

بسم الله الرحمن الرحيم

جایگاه اخلاق اسلامی در آموزه های قرآن کریم و نقش آن در تحقق کمال فرد و جامعه

علی غضنفری

دکتری علوم قرآن عضو هیئت علمی دانشکده علوم و فنون قرآن کریم تهران

چکیده

گسترده‌ی اخلاق و بیان رفتار عقلانی در آموزه های قرآن کریم قابل انکار نیست. بی شک تنها بخش محدودی از قرآن به طرح مباحث فقهی پرداخته است. مباحث اعتقادی در بخشی قابل توجهی از قرآن قابل رؤیت است. اما بخشی غیر قابل مقایسه از قرآن به مباحث اخلاقی مربوط است. بیش از ۱۲۰۰ آیه قرآن بطور مستقیم و تعدادی قریب به دو برابر آن در مباحث قصص قرآن، بیان حکایت ها و... مربوط به حوزه اخلاق است. هرچند بیش از ۱۲۰۰ آیه پیرامون رستاخیز نیز به آثار و تبعات اخلاق مربوط می شود و آیات اعتقادی نیز زیربنای اخلاق را پی ریزی کرده اند. وفور این آیات از نظر کمی و نیز ورود قرآن در حوزه های خاص و بیان جزئیات، همه دلالت بر اهمیت این حوزه در میان آموزه های قرآن می نمایند. بی شک تأثیر غیر قابل انکار اخلاق در رسیدن به هدف ادیان و خاصه دین اسلام که تکامل و در نهایت تقرب انسان به خدا است، انگیزه اصلی این گسترده‌ی می باشد. این مقاله با پی گیری همین موضوع به بیان جایگاه اخلاق در میان آموزه های قرآن و سپس نقش آن در تکامل فرد و جامعه پرداخته است.

کلیدواژه: قرآن، حدیث، اخلاق، جامعه، تکامل.

مقدمه

اخلاق بر پایه اصول جهان بینی استوار است و نظریات اخلاقی بستگی به تصویری دارند که ایدئولوژی ارائه می دهد. برای تبیین نظریه قرآن در خصوص اخلاق و جایگاه آن در معارف قرآنی، توجه به سه اصل ذیل به عنوان اصول جهان بینی قرآن، ضروری به نظر می رسد.

الف - اعتقاد به مبدأ هستی بخش، خداوندی که هستی در دست قدرت اوست. *إِنَّ اللَّهَ لَهُ مُلْكُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ...* (توبه - آیه ۱۱۶). به طوری که هیچ عملی بدون اذن او از مخلوقاتش صادر نشده و هیچ برگی بی اذن حضرتش از درختی بر زمین نمی افتد. ... *وَمَا تَسْقُطُ مِنْ وَرَقَةٍ إِلَّا يَعْلَمُهَا وَلَا حَبَّةٌ فِي ظِلْمَاتِ الْأَرْضِ وَلَا رَطْبٌ وَلَا يَابِسٌ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ.* (انعام - آیه ۵۹).

ب - اعتقاد به اینکه هیچ چیزی در عالم به غیر از خدای متعال استقلالی ندارد، واجب الوجود، او و تنها اوست و غیر او همه ممکناتی هستند که وجود آنها بستگی به او داشته و همه را خداوند برای تکمیل نظام طبیعت و نقش آنها در هدایت اشرف آنان یعنی انسان آفریده است. بنابر این جماد، نبات، حیوان، فرشته، جن و انسان موجوداتی وابسته بوده و غنای محض فقط خداوند است. ... إِنَّ اللَّهَ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ . (لقمان - آیه ۲۶).

ج - اعتقاد به معاد و اینکه خلقت جهانی چنین منظم و دقیق، بیهوده نبوده و انسان که اشرف کائنات لقب گرفته، رها آفریده نشده است. او را زمانی است که جوابگوی شرافتش باشد و برخورد او با همه کائنات که تنها برای گل سرسبد وجود، خلق شده‌اند، مورد بررسی قرار گیرد. ... إِلَى اللَّهِ مَرْجِعُكُمْ جَمِيعاً فَيُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ . (مائده - ۴۸).

ویژگی های انسان

اینک به دنبال طرح این اصول، لازم است ویژگی های انسان و البته خصایصی که مرتبط با بحث است و ما را در رسیدن به بیان برنامه اخلاقی اسلام یاری می‌دهد، به اجمال فهرست نمایم.

۱- انسان از دو بخش جسمانی و روحانی ترکیب یافته است. جسم آدمی از خاک و لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ سُلَالَةٍ مِنْ طِينٍ (مؤمنون - ۱۲). و روح او از سوی خداوند به وی دمیده شده است. فَأَذَا سَوَّيْتَهُ وَ نَفَخْتَ فِيهِ مِنْ رُوحِي... . (حجر - ۲۹).

۲- روح دارای مراتبی است و به اختصار می‌توان سه مرتبه برای آن در نظر گرفت: مرتبه اول، نفس نباتی است که رشد و نمو را کنترل می‌کند؛ مرتبه دوم نفس حیوانی بوده و مأمور غرایز و ادراکات محدود می‌باشد؛ سومین مرتبه نفس، نفس انسانی است و البته شخصیت انسان به همان وابسته بوده و ما به الامتیاز انسان از سایر موجودات نیز همان است.

طبعاً این سه مرتبه در طول هم قرار دارند. بالاترین مرتبه نفس نباتی، پایین‌ترین مرتبه نفس حیوانی بوده و همین‌طور بالاترین مرتبه نفس حیوانی، پائین‌ترین مرتبه نفس انسانی است؛ ضعیف‌ترین مرحله نفس انسانی آخرین حد سقوط آدمی و همان أسفل السافلین اوست؛ و البته بالاترین مرتبه آن، نهایت قوس صعودی و اعلیٰ علیین می‌باشد و از آن به کمال مطلوب تعبیر می‌کنیم.

۳- روان آدمی از سه قوه شهویه، غضبیه و عقلیه تشکیل یافته است. قوه شهویه تمام خواسته‌ها و امیال انسانی را عهده‌دار است و اولین علامت بروز آن، از لحظه تولد و با میل به غذا شیر آغاز می‌گردد و با همان، اعلام موجودیت می‌کند. قوه غضبیه مسئولیت دفاع از انسان را در برابر خطرات احتمالی بر عهده دارد، و برای اولین بار در زمان شیرخوارگی و با حرکت دست و پا برای دفع پشه‌ای و یا هر مانع دیگری بروز می‌نماید. قوه عقلیه عهده‌دار کنترل سایر قوا بوده و حفظ تعادل آنها را برای ادامه سیر طبیعی وی به سوی کمال مطلوب بر عهده دارد.

۴- انسان موجودی نسبتاً مختار آفریده شده است. وی اعمال و رفتار خود را بر اساس همین اصل، انجام داده و در تراحم امیال و گرایش‌ها توان برگزیدن راه و مسیری دلخواه از روی علم و آگاهی را داراست. این خصلت، آدمی را از دیگر موجودات که اختیار محدودتری در حوزه‌های خاص دارند، متمایز می‌سازد.

۵- نیازها و حاجت‌های آدمی به شکلی است که امکان زندگی فردی برای او وجود ندارد، از این روی وی اجتماعی خلق شده و لذا یکی از مؤثرات در وجود او همان اجتماع می‌باشد.

۶- از ذاتیات انسان خوددوستی است. حبّ ذات به صورت دو عشق دیگر بارز می‌شود و آن دو حبّ بقا و حبّ کمال می‌باشند، او چون خود را دوست دارد می‌خواهد بماند و بالاتر اینکه می‌خواهد به بهترین شکل ممکن بماند. ناگفته نماند که حضرت آدم علیه السلام بخاطر همین ویژگی، مورد اغوای ابلیس قرار گرفت و به درختی که گمان می‌کرد آب حیات است و او را خالد و جاودان می‌سازد، پناه برد. خود دوستی، آدمی را به حرکت برای بقا و کمال خویشتن و می‌دارد و لذا منافع را برای خود جلب و جذب می‌کند و مضارّ را از خود دفع می‌نماید.

عیار منفعت و ضرر نیز همان چیزی است که بتواند او را در رسیدن به هدفش یاری نماید یا دور سازد.

۷- استعداد ذاتی انسان‌ها بی‌تردید در شکل‌گیری شخصیت آتی او نقش مهمی ایفاء می‌کند این استعدادها در همه افراد بشر به یک گونه نیستند، خواجه نصیر در اخلاق ناصری ظرفیتهای اولیه را به پنج دسته تقسیم می‌کند، بنابر این تقسیم، دسته‌ای از انسانها خیرند و خیر آنان مسری است و دسته‌ای خیر فی نفسه می‌باشند. عده‌ای نیز خیر و شرّ آنان مساوی بوده، چهارمین گروه شر ولی آفات آنان مسری نمی‌باشد و دسته پنجم شرّ مسری هستند.

البته ظرف آدمی بعد از تولّد نسبت به پذیرش خیر و شر، مساوی است ولی این ظرفیت با توجه به استعداد ذاتی او همسان نیست و طبعاً دسته پنجم برای رسیدن به سعادت راهی بس دشوار در پیش دارند، راهی که با مشقّت کمتری برای دسته اول امکان‌پذیر است.

۸- میل و رغبت انسان به شقاوت بیش از سعادت اوست، و این به جهت وجود قوای شهوت و غضب، نفس و سوسه‌گر از درون، ابلیس و جلوه‌های تزئین شده وی از بیرون، موافقت شرور با لذّات جسمانی و آنی و بدون تأخیر و... می‌باشد.

امام علی علیه السلام می‌فرماید: الشّرُّ کامنٌ فی طبیعتهِ کلِّ احدٍ فانّ غلبتهِ صاحبُه بطنَ و انّ لم یغلبه ظهَر . بدی در نهاد هر انسانی قرار داده شده است، اگر آدمی بر آن چیره شد، پنهان ماند و گرنه آشکار شود. (غرر الحکم).

و نیز فرموده است: اکره نفْسکَ علی الفضائلِ فانّ الرذائلَ انّت مطبوعٌ علیها . نفس خود را به نیکیها و اदार نما، که بدیها بالطبع در نهاد تو گذاشته شده است. (غرر الحکم .)

۹- حس کمال‌یابی و کمال‌طلبی از انسان منفک نیست، هر کاری که عقل انسانی آن را نیک تشخیص داد و شرایط اراده برای او محقق شد، فعل انسانی می‌شود و انسان نه‌تنها در مسیر همان فعل قرار می‌گیرد، بلکه همواره سعی دارد به قلّه آن فعل صعود کند. اگر به علم بها می‌دهد هرگز از آن سیر نمی‌شود، و اگر حبّ مال و جاه یافته است و آن را نیک تصور کرده است، هرگز به منصبی قانع نمی‌گردد. *إِنَّ الْإِنْسَانَ خُلِقَ هَلُوعًا*. (معارج، ۱۹) همانا انسان، حریص و کم‌طاقت آفریده شده است.

در وجود انسان علاقه به زیبایی، علاقه به نظافت، علاقه به دوستان، علاقه به بزرگان و... و بغض از دیگران و یا همان‌ها نهفته شده است. انسان موجودی بی‌حبّ و بی‌عشق نیست، او گاهی عاشق حقایق است و گاهی به امور مجازی عشق می‌ورزد، به هرحال عشق از او جدا نمی‌گردد. بغض نیز در وی از همین حالت برخوردار است.

۱۰- یکی از ویژگی‌های انسان حس کنجکاوی است. انسان موجودی راکد نیست، موجودی پویاست، از حرکت باز نمی‌ماند. کمال‌جویی او را وادار می‌کند که، هر لحظه در تکاپوی راه و مسیر جدید برای رسیدن به مقصود با سرعت بیشتر و کیفیت بالاتر اقدام کند. البته معیار کمیّت و کیفیّت را نوع هدفی که او دنبال کرده است تعیین می‌کند، لذا منظورمان کم و کیف مثبت نیست، بلکه مطلق آنها مورد نظر است.

کمال انسانی

با توجّه به اصولی که مطرح شد و نیز پس از بیان خصوصیات انسان، حرکت انسان به سوی کمال مطلوب و نهائی خود حتمی به نظر می‌رسد، اما این هدف غایی برای آدمی، کجاست؟

قرآن به عنوان کامل‌ترین کتاب آسمانی، کمال‌نهایی را در قرب الهی معرفی کرده است، هر چند خدای متعال از رگ گردن به آدمی نزدیکتر است. ... *وَ نَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ*. (ق - ۱۶). ولی این نوع از تقرّب تکوینی بوده و در اختیار آدمی نیست و طبعاً مشمول ثبوت و عقوبت نیز نمی‌باشد.

بدیهی است نزدیکی خداوند به انسان به حدّی است که حضرت جلّ جلاله از شدّت ظهور در خفاست، همچون خورشید که هر چه به چشم نزدیکتر گردد، دیده را خیره ساخته و آن را از رؤیت خود محروم می‌سازد. البته این گوی فروزان مخلوق اوست و این مثال جز جهت تقریب ذهن بیان نشده است.

تقرّبی که ما از آن سخن به میان آوردیم آن است که انسان در سایه حرکت ارادی و اختیاری خود از نفس سوویه، بدان حدّ از قرب به خدا رسیده باشد که به مراحل بالا و آخرین مرتبه قوس صعودی منتهی گردد.

این مهم زمانی محقق می‌شود که ضمن اعتقاد راسخ به مبدأ غنی و رجوع خلاق فقیر به او، جسم ابزار روح گردد، و او را برای رسیدن به هدفی که برای آن آفریده شده است، آزاد سازد. تا میل اصیل از میان گرایش‌های دیگر شناخته شده، مؤثرات درونی و بیرونی، مورد غفلت قرار نگرفته و روان ضمن اعتدال به ملکات حسنه قوّت یابد. در نتیجه روان، جسم را

در کنترل خویش گرفته، به قدری که خصوصیت جسمانی را از او بازستانده، درد و لذت مادی را از او سلب کرده، تا آن حد که بعد از جدا شدن از آن، خاک را در وی بی تأثیر نماید.

بی شک چنین تقریبی تنها در سایه اعتقاد به مبدأ و عمل امکان پذیر است، عملی که دهها بار در قرآن کریم در کنار اعتقاد چون توأمان ذکر شده است. *إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَئِكَ هُمْ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ*. (بینه - ۷).

شناخت چنین اعمالی که بتواند حرکت فطری تکاملی انسان را شتاب بخشد و موانع بر سر راه را بر دارد، به آسانی ممکن نبوده و یا اساساً غیر ممکن است چه اینکه انسان را توان احاطه بر آینده نیست و معدّات و موانع را نمی تواند از پیش بشناسد.

علی هذا او محتاج به منبعی قوی و مطمئن است که پستی و بلندیها را آشکار و راه لغزش را مسدود کرده و نه فقط اهدای طریق بلکه تا ایصال الی المطلوب آدمی را همراهی نماید و این همان وحی نازله از سوی خداوندی است که تمام صفحه‌ی وجود، و گذشته و آینده برای او آشکار می‌باشد. و البته تنها از همین طریق، و تفسیر و تبیین آن به وسیله مرتبتین با او، می‌توان به هدف غایی و کمال نهایی دست یافت.

علاوه بر سیر عقلانی که تاکنون بازگو نمودیم، بحران اجتماعی حاصله از زندگی ماشینی، از ناهنجاری‌های جامعه تا گسسته شدن تار و پود خانواده و سیر دنیاگرینی و زوال ملکات حسنه و ترویج رذایل و حرکت شتابان به سوی مدینه‌ی جاهله و دوری از مدینه‌ی فاضله به قدر توسعه‌ی ارتباطات، ما را به شناخت مبانی اخلاق و جایگاه آن در قرآن و سنت و نقش آن در تکامل فرد و اجتماع وامی‌دارد.

کمال در نگاه شیخ بهاء

شیخ بهاء با نقل سخنی از فخر رازی، اشاره به کمال انسان نموده و کمال پیامبر را چنین توصیف کرده است: « فخر نیز در این کتاب، اجرای برهانی بر نبوت رسول نزدیک به مذاق حکماء و فلاسفه نموده‌است با این عبارت: انسان یا ناقص است که در پایین‌ترین درجات است یا کامل است ولی قدرت تکمیل دیگران را ندارد، مانند اولیاء و یا کامل است و قدرت به کمال رساندن دیگران هم دارد، مانند انبیاء».

کمال و تکمیل در قوه نظری و عمل قابل توجه است، اساس کمالات قوه نظری، شناخت خداست و اساس کمال عملی، اطاعت اوست. هر انسانی که درجات کمال او در این دو حد، به آخر رسیده‌باشد، درجات ولایت او هم کامل‌ترین خواهد بود و آنکه بتواند مردم را به راه نیک اعم از شناخت و عمل بخواند، درجات نبوتی او کامل‌ترین خواهد شد.

پیامبر خدا زمانی مبعوث شد که جهان پر از شرک و کفر بود. مثلاً یهود راه باطلی می‌رفتند و خدا را مانند خلائق می‌دانستند و به پیامبران افتراء می‌بستند و تورات را تحریف می‌کردند و در همه این امور به آخر رسیده بودند. مسیحیان نیز

در تثلیث و تحریف انجیل به آخر رسیده بودند. مجوس هم در دو خدایی بودن اهورا و اهریمن و حلیت ازدواج با مادر و دختر به آخر رسیده بودند. عرب نیز در بت پرستی و تعدی به حق دیگران به آخر رسیده بود. در این موقعیت پیامبر مبعوث شد و با دعوت مردم به شناخت خدا و اطاعت، انقلابی بزرگ ایجاد کرد؛ مردم را از باطل دور و به حق رهنمون ساخت. عقل‌ها را منور کرد. دنیا را از دل مردم خارج ساخت و... حال که غرض از فرستادن انبیاء، تکمیل ناقص بود، تا آنان را در قوه نظری و عملی به کمال برساند، با ظهور پیامبر اثر این دو کامل تر شد و بیشتر از ظهور موسی و عیسی بود، لذا من اطمینان دارم که پیامبر اسلام، آقای پیامبران و الگوی برگزیدگان است. (شیخ بها ۱۳۹۰ ص ۲۲۷).

کمال انسان و کمال عقل

شیخ بهاء کمال عقل و کمال انسان را از هم منفک نکرده و می گوید: در حدیث آمده است: کمال انسان در کمال عقل اوست، چرا که جهنمیان نمی گویند اگر روزه می گرفتیم و نماز می خواندیم و حج می کردیم جهنمی نبودیم، بلکه می گویند: اگر می شنیدیم و تعقل می کردیم، جهنمی نبودیم. لَوْ كُنَّا نَسْمَعُ أَوْ نَعْقِلُ مَا كُنَّا فِي أَصْحَابِ السَّعِيرِ (ملک، ۱۰). (شیخ بها، ۱۳۹۰، ص ۶۸۲).

باختصار می توان گفت چنانچه از مقدمه همین مقاله بدست آمد، مشخصه اصلی انسان از سایر موجودات، عقل او و بکار گیری آن در جهت اهداف اساسی از آفرینش وی است. به همین سبب کمال انسانی انسان از کمال عقلانی او جدا نیست.

انسان متخلق در قرآن

در آیات ذیل، پنج وصف از اوصاف مؤمنین متخلق به اخلاق قرآنی بر شمرده شده است، پس از آن خداوند سه نوع نعمت و پاداش را برای صاحبان این پنج خصلت بر می شمارد، این اوصاف عبارتند از:

إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَجِلَّتْ قُلُوبُهُمْ وَإِذَا تُلِيَتْ عَلَيْهِمْ آيَاتُهُ زَادَتْهُمْ إِيمَانًا وَعَلَىٰ رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَرَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ أُولَٰئِكَ هُمُ الْمُؤْمِنُونَ حَقًّا لَهُمْ دَرَجَاتٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَمَغْفِرَةٌ وَرِزْقٌ كَرِيمٌ. (انفال، ۲ تا ۴) مؤمنان تنها آن دسته هستند که هرگاه نام خدا برده شود، دل‌هایشان ترسان می‌گردد و هنگامی که آیات او بر آنها خوانده شود، ایمانشان افزون‌تر شده و تنها بر پروردگارشان توکل دارند. آنان که نماز بی‌پای می‌دارند و از آنچه که به آنها روزی داده‌ایم انفاق می‌کنند، مؤمنان حقیقی آنها هستند، آنها درجاتی نزد پروردگارشان داشته و نیز آمرزش و مغفرت و روزی بزرگی دارند.

خشوع «وجلّت قلوبهم»

وَجَلَّ حالت ترسی است که به انسان دست می‌دهد، این حالت گاهی از جهل سرچشمه می‌گیرد و نیز ممکن است منشاء آن علم باشد. مراد از «وجل» در اینجا اضطرابی است که در انسان به واسطه آگاهی وی به عظمت الهی حاصل می‌شود. همانطوریکه انسان چه بسا ممکن است در مقابل شخصی بزرگوار و کریم، هر چند خطایی از او نسبت به وی سر نزده باشد، لکنت زبان یابد و مضطرب گردد. پس بنابراین وجل در اینجا نیز به معنای انعکاس درک عظمت خداوند به عیان شدن

حالت اضطراب است. (ر. ک ابن منظور لسان العرب، جوهری الصحاح، راغب الفردات، زبیدی تاج العروس، قرشی قاموس، ذیل واژه). این نوع از اضطراب در دو آیه دیگر چنین آمده است.

...إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ... (فاطر، ۲۸) تنها دانشمندان از خداوند می‌ترسند.

ضمن استفاده همین نوع از اضطراب در آیه ی ذیل، نیز این نکته را متوجه می‌شویم که خشوع، خاص انسان نیست بلکه هر موجودی به همان اندازه که خداوند متعال به وی ادراک داده است در مقابل عظمت حضرت احدیت جلّ و علی خاشع است. و چون تمام مخلوقات الهی حظّی از شعور دارند، پس همه می‌توانند به همان میزان خاشع باشند. لَوْ أَنْزَلْنَا هَذَا الْقُرْآنَ عَلَى جَبَلٍ لَرَأَيْنَاهُ خَاشِعًا مُتَصَدِّعًا مِنْ خَشْيَةِ اللَّهِ... (حشر، ۲۱). اگر این قرآن را بر کوهی نازل می‌کردیم، می‌دیدیم که در برابر آن خاشع می‌شود و از خوف خداوند می‌شکافد.

از تقدیم جمله شرط «اذا ذکر الله» و نیز حصری که از کلمه «انما» استفاده می‌شود، چنین نتیجه می‌گیریم، که نفس خشوع، صفت مؤمن نیست، بلکه می‌بایست مؤمن فقط در مقابل خداوند و فقط هنگام یاد او خشوع داشته باشد و هیچ‌گاه و در برابر هیچ چیزی غیر او، مضطرب نگردد. (ر. ک طبرسی تفسیر مجمع البیان، طوسی تفسیر تبیان، ذیل آیه).

از کلمه «قلوبهم» نیز این مهم استفاده می‌شود که قلب مؤمن بایستی خاشع گردد و خشوع ظاهری کفایت نمی‌کند چرا که خشوع ظاهری بدون خشوع باطن، مصداق بارزی از نفاق محسوب می‌شود. قال رسول الله صلی الله علیه وآله: لَيْسَ بِمُؤْمِنٍ مَنْ أَمَّنَ بِلِسَانِهِ وَ لَمْ يُؤْمِنْ بِقَلْبِهِ. (مؤمن نیست کسی که به زبان ایمان آورد و قلب وی ایمان نیاورد). بحارالأنوار، ج ۷۵، ص ۳۶۴.

تکامل ایمان «زادتهم ایمانا»

ایمان انسان‌ها را می‌توان سه دسته نمود، دسته‌ای سیر قهقریایی دارند، عده‌ای در محل خود در جا می‌زنند، و برخی به پیش می‌تازند. این قسم از آیه، ازدیاد ایمان را وصف مؤمن می‌شمارد. اولین مرتبه ایمان، بیان شهادتین است، و این به منزله نقطه‌ای سفید در دشت وسیع قلب می‌باشد، هر چه ایمان قوی‌تر گردد، سفیدی روان افزوده شده تا اینکه سراسر قلب را در بر می‌گیرد.

قال علی علیه السلام: إِنَّ الْإِيمَانَ يَبْدُو لُمُظَةً فِي الْقَلْبِ، فَكَلَّمَا ازْدَادَ الْإِيمَانَ، ازْدَادَتِ اللَّمُظَةُ. (متقی هندی، کنز العمال، حدیث ۱۷۳۴) ایمان به صورت نقطه‌ای سفید در قلب ظاهر می‌شود، و هر چه ایمان زیادت‌تر شود، آن نقطه گسترش می‌یابد.

حضرت ابراهیم علیه السلام آنگاه که از خداوند می‌خواهد: ... رَبِّ ارْنِي كَيْفَ تُحْيِي الْمَوْتَى. خداوند متعال به وی می‌فرماید: قَالَ أَوْلَمْ تُؤْمِنُ. و او در پاسخ عرض می‌کند: ... قَالَ بَلَى وَ لَكِنْ لِيَطْمَئِنَّ قَلْبِي... (بقره، ۲۶۰). پروردگرم به من نشان ده چگونه مردگان را زنده می‌کنی. خداوند فرمود: آیا ایمان نیاورده‌ای؟ عرض کرد: بلی ولی می‌خواهم قلبم مطمئن شود.

صفوان می‌گوید از امام رضا علیه السلام پرسیدم: آیا شکی در قلب ابراهیم وجود داشت؟ امام علیه السلام فرمودند: لا، کانَ عَلَى یَقِینٍ وَ لَکِنَّهُ أَرَادَ مِنَ اللَّهِ الزَّیَادَةَ فِی یَقِینِهِ. (مجلسی، بحار الأنوار، ج ۷۰، ص ۱۷۷). خیر، یقین داشت ولی او می‌خواست که خداوند یقینش را بیفزاید.

توکل «علی ربه‌م یتوکلون»

توکل چیست؟ حد آن چه مقدار است؟ متوکل کیست؟ پاسخ به این سؤالات را از بیانات معصومین علیهم السلام اخذ کرده و از دریای علم آنان استفاده می‌کنیم.

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله از جبرائیل امین سؤال نمود: توکل چیست؟ و او عرضه داشت: الْعِلْمُ بِأَنَّ الْمَخْلُوقَ لَا یَضُرُّ وَ لَا یَنْفَعُ وَ لَا یُعْطَى وَ لَا یَمْنَعُ وَ اسْتِعْمَالُ الْإِیَّاسِ مِنَ الْخَلْقِ، فَإِذَا كَانَ الْعَبْدُ کَذَلِکَ لَمْ یَعْمَلْ لِأَحَدٍ سِوَى اللَّهِ، وَ لَمْ یُرْجِ وَ لَمْ یَخَفْ سِوَى اللَّهِ وَ لَمْ یَطْمَعْ فِی أَحَدٍ سِوَى اللَّهِ، فَهَذَا هُوَ التَّوَكُّلُ. (مجلسی، ج ۷۱، ص ۱۳۸، حویزی، نور الثقلین، ج ۵، ص ۳۵۸). آگاهی به این مطلب است که بدانی مخلوق، ضرر و نفعی نمی‌رساند، عطا و منعی ندارد، و از بندگان مأیوس بوده و بدان‌ها چشم نداشته باشی، اگر بنده چنین باشد، برای غیر خدا تلاش نکند و به غیر او امید نداشته و از غیر او نهراسد، و به احدی غیر از خداوند طمع نرزد، و این معنای توکل است.

اما میزان و ملاک آن چه اندازه است؟ از امام صادق علیه السلام همین سؤال را پرسیدند و او در جواب فرمودند: أَنْ لَا تَخَافُ مَعَ اللَّهِ شَيْئاً. (همان، ص ۱۵۶). فقط از خداوند بترسد، و از غیر او نهراسد.

متوکل بایستی درجه توکلش به حدی باشد که غیر خدا را نستاید و از غیر او نهراسد. متوکل چه کسی است؟ متوکل کسی را گویند که در جهت هدفش حرکت کند. آنی فروگذار نباشد، بیندیشد، کاوش کند، تلاش مداوم نماید، و لذا آن کس که در خانه بنشیند و بگوید توکل جسته‌ام بیراهه رفته است. (ر. ک طبرسی تفسیر مجمع البیان، طوسی تفسیر تبیان، حویزی تفسیر نور الثقلین، سیوطی در المنثور، ذیل آیه).

سرعت انسان به سوی کمال

انسان در میان خلائق از قوه اختیار قوی تری برخوردار است و انسانیت انسان وابسته به اختیار صحیح اوست. بر این اساس خدای متعال در کنار هدایت تکوینی عامه خود، بایستی نوعی هدایت تشریحی مشتمل بر اوامر و نواهی داشته باشد تا با اختیار انسان منافات نداشته و او به میل خود راه سعادت و شقاوت را طی کند و به این وسیله آخرت معنا بیابد و جهنم و بهشت شکل حقیقی به خود گیرد و مستعد برای اشقیاء و سعادت گردند.

بدیهی است انسان چون مشمول هدایت عامه است دائماً و خودبخود به سوی کمال می‌رود. اگر مشمول هدایت تشریحی شود سیر او به سوی کمال سرعت می‌گیرد ولی اگر با اوامر و نواهی تشریحی مخالفت کند و به اصطلاح معصیت نماید، خود

را در برابر حرکت هدایت تکوینی قرار داده است ، بنابراین او در مسیر هدایت راکد می ماند و حتی اگر معصیت وی قوی باشد سیر قهقرائی می یابد. ولی به محض اینکه از مخالفت و معصیت دست بردارد باز همان هدایت عامه او را به پیش خواهد برد و به سعادت خواهد رساند . رحمت الهی اقتضاء می کند اگر کسی اوامر و نواهی تشریحی را لحاظ نکرد و راه شقاوت را جستجو نمود و یا حتی آن کس که آنها را لحاظ نمود و راه سعادت را پی گرفت ، خدای متعال برای باز داشتن او از سیر شقاوت و یا برای متکامل شدن وی در سیر به سوی سعادت حوادثی را بیافریند و باصطلاحی که گفته شده چاره جوئی نموده و مکر کند تا بلکه شقی را از خواب غفلت بیدار کرده و سعید نیز از غفلت نسبی به خود آید. « فَلِلَّهِ الْمَكْرُ جَمِيعًا . . . » (رعد - ۴۲). ولی تمام طرحها و نقشه ها از آن خداست .

بر همین اساس، تمام بلاها از سیل و زلزله و صاعقه گرفته تا امراض و مظالم و مشکلات دیگر، همگی مکر خداوند برای باز داشتن انسان از گناه است. جریان گناه در جامعه موجب سلب امنیت اجتماعی می شود و یکی از دو نعمت بزرگ از انسان سلب می کند. قال الصادق علیه السلام : « النَّعِيمُ فِي الدُّنْيَا الْأَمْنُ وَ صِحَّةُ الْجِسْمِ ». (مجلسی - ج ۸۱ - ص ۱۷۲. نعمت در دنیا عبارت است از امنیت و سلامتی.

بهائی که اسلام به اجتماع می دهد ، قابل وصف نیست. به طوری که وجهه ی اجتماعی انسان در سراسر دستورات اسلامی، حفظ شده و در دَوْران امر بین فرد و اجتماع، جامعه و اصلاح آن ترجیح داده شده است. چرا که هر چند جامعه از افراد تشکیل می شود ولی غالباً اصلاح فرد بدون اصلاح جامعه دوام نخواهد داشت و فرد به جهت وابستگی هایش به اجتماع، مصون از تأثیرات عمیق جامعه نخواهد گشت . این امر، قانون گذار را ناچار کرده است که در مورد گناهان فردی چاره ای اندیشد تا هم جامعه محفوظ بماند و هم خاطی تنبیه گردد.

آموزه های اخلاقی اجتماعی قرآن

در این بخش از مقاله لازم است به مصادیقی از آموزه های قرآن در حوزه اخلاق اجتماعی بپردازیم.

احکام قضائی قرآن

قرآن در مورد تعدی به عرض، مال و جان انسان ها مانند فحشا، سرقت و قتل که از جمله ی معاصی مرتبط با اجتماع است و طبعاً امنیت روانی ، مالی و اقتصادی جامعه را هدف گرفته است. احکام ویژه ای را مطرح فرموده است . قرآن با درک این نیاز حساس و با وضع قوانین قضاء اسلامی ، به حل ریشه ای آن پرداخته است . از جمله این قوانین احکام حدود و یا تعزیرات، قصاص و دیات است که دو هدف مهم را دنبال می کنند، اول آنکه: فرد اصلاح شود و از معصیت تزکیه گردد و نسبت به عواقب آنچه که مرتکب شده آگاه شود . دوم آنکه: غده چرکین مداوا شود تا به سایر اعضای جامعه آسیب نرساند.

بیان قصص در قرآن

قرآن کریم با هدف ایجاد جامعه‌ای سالم به بیان قصه‌هایی از امتهای گذشته پرداخته و علت هلاکت آنها را برمی‌شمرد تا جامعه اسلامی از لغزشهای آنها محفوظ بماند. بنابراین طرح ظلم فرعون و سحر ساحرین عهد موسی، بت پرستی قوم ابراهیم، کبر قوم نوح، هوس قوم هود، اسراف قوم صالح، فساد جنسی و همجنس‌بازی قوم لوط، کم فروشی قوم شعیب، که بترتیب در سوره شعراء آمده و به‌عنوان نماد معاصی هر قوم معرفی شده‌اند، همه در اسلام ممنوع و حرام می‌باشند. هر کدام از این دسته معاصی، در آیات قرآن کریم به تفصیل مورد نکوهش قرار گرفته و اثرات منفی دنیوی و اخروی آنها بیان شده است.

استقلال اقتصادی

علاوه اینکه، یکی از اصول سلامت جامعه و استقلال آن و عدم اتکای وی به قدرتهای شیطانی جهانی، داشتن اقتصادی سالم است. اقتصادی که رفاه عامه مردم را تأمین کند و حوائج و نیازهای عمومی را برای همه اقشار جامعه مخصوصاً فقراء و مستمندان به سادگی تأمین کرده باشد.

ملتی که ثروت خود را می‌فروشد و در عوض ریز و درشت نیازهای ضروری خود را از بیگانگان تأمین می‌کند، نمی‌تواند ادعای استقلال کند. چنین ملتی می‌بایست آراء و نظریات سیاسی و اقتصادی خود را برای اجراء به امضای بیگانگان برساند. البته منظور من قطع ارتباط با خارج از مرزها و هرز دادن سرمایه‌های مملکت برای تهیه صنایعی که محصولات آنها بمراتب ارزانتر تهیه می‌شود نیست، ولی به‌هرحال استقلال اقتصادی می‌بایست مد نظر باشد.

حرمت ربا و تأکید مضاعف بر زشتی آن در آیات متعددی از قرآن بدان جهت است که ربا ثروت جامعه را متراکم می‌کند. صاحبان ثروت معدود می‌شوند و این معدود افراد اقتصاد، فرهنگ و سیاست ملت را با استفاده از ثروت، زیر یوغ خویش در می‌آورند در حالیکه معامله و هر نوع سرمایه‌گذاری تولیدی، ثروت را از توقف بازداشته و در مسیر سالم یعنی تولید شغل به حرکت در می‌آورد.

اصلاح جامعه

اسلام سعادت فرد را در کنار جامعه می‌خواهد، به‌طوری‌که این دو را لازم و ملزوم و غیر قابل تفکیک می‌داند نه فرد بدون اصلاح جامعه، صالح باقی می‌ماند و نه اجتماع بدون اصلاح افراد، راه سعادت را می‌پیماید. تأثیر محیط اجتماعی در افراد بدیهی‌تر از آنست که قابل بحث باشد. جامعه آلوده در فرد صالح تأثیر گذاشته و او را در گذر زمان طالح خواهد ساخت و یا حداقل سیر صعودی او را متوقف خواهد نمود و از این قانون کلی و عام، هیچکس را گریزی نیست «الآ عبادک منهم المخلصین». از این رو اسلام با دید وسیعتری به وجهه اجتماعی انسان می‌پردازد و اصلاح ارتباط با هم‌نوع را اهمیت بیشتری می‌دهد.

دوری از فساد اجتماعی

شیوع فساد در هر جامعه‌ای بازتاب گناهان مردم است، به طوری که گناه چون سموم در تمام پیکره تن اثر کرده و همه را به فساد می‌کشاند. ظلم و ستم بر جامعه موجب عصیان و تمرد آنها می‌شود، فحشاء تمام جامعه را آلوده می‌سازد، دروغ و خیانت اعتماد عمومی را سلب می‌کند. «... ظَهَرَ الْفَسَادُ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ بِمَا كَسَبَتْ أَيْدِي النَّاسِ لِيُذِيقَهُمْ بَعْضَ الَّذِي عَمِلُوا لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ». (روم - ۴۱). فساد در خشکی و دریا به واسطه اعمال انسانهاست، خداوند می‌خواهد نتیجه بعضی اعمال را به آنان بچشاند، شاید باز گردند.

گناه تا وقتی که مخفی بماند، اثر آن تنها برای گنهکار ظاهر می‌شود. ولی اگر حرمت گناه شکسته شد و قبح آن زایل گشت و معصیت علنی گردید، تمام جامعه‌ای که در برابر آن گناه سکوت کرده‌اند از آثار فاسد آن در امان نمی‌مانند. قال رسول الله صلى الله عليه وآله: «نَّ الْمَعْصِيَةَ إِذَا عَمِلَ بِهَا الْعَبْدُ سِرًّا لَمْ تَضُرَّ إِلَّا عَامِلَهَا، فَإِذَا عَمِلَ بِهَا عَلَانِيَةً وَ لَمْ يُعَيَّرْ عَلَيْهِ أَضْرَّتْ بِالْعَامَّةِ». (حر عاملی، وسایل الشیعه - ج ۱۱ - ص ۴۰۷). اگر بنده معصیت را در خفاء انجام دهد تنها عاملش ضرر می‌بیند، ولی اگر معصیت علنی صورت گیرد و دیگران او را از انجام معصیت باز ندارند و نهی نکنند، تمام خلائق متضرر خواهند شد.

به همین جهت تأکید اسلام بر جلوگیری از ترویج معاصی اجتماعی، بسیار زیاد است. مراتب مختلف امر به معروف و نهی از منکر و نیز حدود تعزیرات و سایر قوانین جزائی اگر اجرا شوند، بازدارنده‌هایی مهم در برابر اشاعه معصیت در جامعه می‌باشند. قال علی علیه السلام: «إِيَّاكَ وَالْمُجَاهِرَةَ بِالْفُجُورِ فَإِنَّهَا مِنْ أَشَدِّ الْمَأْتِمِ». (آمدی، غررالحکم). از آشکار نمودن معاصی بپرهیز که آن از شدیدترین گناهان است.

همدردی

فاصله فقر و غنا، از آثار وجود ظلم و عدم رعایت عدالت اجتماعی در جامعه است. اگر حقوق انسان‌ها مطابق اقتصاد اسلامی رعایت می‌شد، اگر حق فقرا پایمال نمی‌گشت، قطعاً فاصله فقیر و غنی وحشت‌بار نمی‌گردید. از این رو اسلام بر رسیدگی به امور فقرا اهمیت زیادی می‌دهد و با وضع قوانینی چون صدقات واجبه و مستحبه، اوقاف و امور خیریه و... در صدد از بین بردن و یا به حداقل رساندن این شکاف طبقاتی است، ولی از آنجا که یکی از دو محور و کانون فریب‌های شیطنی مال‌پرستی است، رسیدن به این آرزو هم‌تنی همه‌جانبه را می‌طلبد. شخص زاهد چون به اجتماع می‌نگرد به واسطه ناتوانی وی از زدودن آثار فقر، بایستی حداقل با آنان همدرد شود و زندگی خود را در پایین‌ترین سطح جامعه تنظیم نماید. بی‌تردید در میان مکاتب و آیینها، هیچ دینی همانند اسلام به جامعه و اصلاح امور آن نمی‌اندیشد. اسلام با عناوین پر ارجی چون ایثار و از خودگذشتگی، رعایت حقوق اجتماعی و از جمله حق مؤمن، حق همسایه، حق والدین، حق اولاد و بیان دهها حق دیگر، و جهاد و شهادت برای حفظ آرمان جامعه و... عالی‌ترین ملکات فاضله را در آدمی خلق نموده است. قال رسول

الله صلی الله علیه وآله: مَنْ أَصْبَحَ لَا يَهْتَمُّ بِأُمُورِ الْمُسْلِمِينَ فَلَيْسَ مِنْهُمْ. (مجلسی، ج ۷۴، ص ۳۳۹، کلینی، کافی، ج ۲، ص ۱۶۳، ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۶، ص ۲۷۰). آنکه صبح کند بدون اینکه به امور مسلمین همت گمارد، مسلمان نیست.

موانع بر سر راه تأثیر آموزه های قرآن

دو قدرت همیشه در کمین انسان فردی و اجتماعی هستند تا او را از مسیر صحیح فطری خارج سازند، این دو عبارتند از: نفس درونی و شیطان بیرونی. نفس برای ابلیس زمینه ها را فراهم می آورد و شیطان راه فریب را معین می کند. و البته تا نفس مسیر را هموار نکند، شیطان را قدرت و توان دخالت نخواهد بود. شیطان خود به این نکته اعتراف نموده و خود را عاجز از فریب کسانی می داند که نفس را به زنجیر کشانده اند. قَالَ فَبِعِزَّتِكَ لَأُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ، إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمْ الْمُخْلِصِينَ (ص - ۸۲ و ۸۳) شیطان گفت: به عزت سوگند همه آنها را جز بندگان خالص تو، فریب می دهم.

پس در واقع دشمن اصلی انسان نفس اوست و به همین جهت آیات و روایات بسیاری به آن پرداخته و خطر آن را گوشزد نموده اند. قال رسول الله صلی الله علیه وآله: أَعْدَى عَدُوِّكَ نَفْسُكَ الَّتِي بَيْنَ جَنْبَيْكَ. (مجلسی - ج ۷۰ - ص ۶۴). بدترین دشمن تو نفس تو است که در دو سوی تو می باشد.

ویژگیهای نفس

نفس دارای دو قابلیت در وجود انسان است، می تواند در سیر الی الله نقش ایفا کند و یا آدمی را به قعر آتش روانه نماید. وَنَفْسٍ وَمَا سَوَّيْتَهَا، فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا « (شمس، ۷ و ۸) قسم به نفس و آنکه آن را منظم ساخته، و فجور و تقوا را به آن الهام نموده است.

حضرت امیر علیه السلام نیز می فرمایند: إِنَّ النَّفْسَ لَجَوْهَرَةٌ ثَمِينَةٌ مِنْ صَانِهَا رَفَعَهَا وَمَنْ ابْتَدَلَهَا وَضَعَهَا. (آمدی، غررالحکم). نفس انسانی گوهری گرانبها است. هر که آن را از معاصی بازدارد، بلندش می سازد و هر که وی را به خود واگذارد، خوارش نماید.

در همین رابطه یکی از خصوصیات نفس این است که همیشه خوب و بد هر عملی را درک می کند و اگر رها شود و تحت بندگی عقل قرار نگیرد، همیشه و همه جا به بدی فرمان می دهد.

قال علی علیه السلام: إِنَّ هَذِهِ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ فَمَنْ أَهْمَلَهَا جَمَحَتْ بِهِ إِلَى الْمَأْثِمِ (غررالحکم، حرف الف). این نفس/انسان را به بدی فرمان می دهد، هر کس عنان آن را آزاد گذارد، او را به سوی گناه می کشاند.

خیانت به امانت، خدعه و نیرنگ از دیگر خصوصیت های نفس آزاد می باشد. همان حضرت نیز می فرمایند: إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ وَالْفَحْشَاءِ، فَمَنْ اتَّمَمَهَا خَانَتْهُ وَ مَنْ اسْتَنَامَ إِلَيْهَا أَهْلَكَتُهُ وَ مَنْ رَضِيَ عَنْهَا أَوْرَدَتْهُ شَرَّ الْمَوْرِدِ. (آمدی، حرف الف). این

نفس، انسان را به بدی و گناه فرمان می‌دهد، هر کس او را امین شمارد به وی خیانت می‌کند و آن کس که به او مطمئن باشد، هلاکش می‌کند، و هر که از او خشنود گردد، او را به بدترین جایگاه بکشاند.

شهوة نیز بازوی نفس در ورود به مهلکات می‌باشد. قال علی علیه السلام: ما مِنْ مَعْصِيَةِ اللَّهِ شَيْءٍ إِلَّا يَأْتِي فِي شَهْوَةٍ فَرَحِمَ اللَّهُ امْرَأً [رَجُلًا] نَزَعَ عَنْ شَهْوَتِهِ وَقَمَعَ هَوَى نَفْسِهِ (سید رضی، نهج البلاغه - خطبه ۱۷۵ به ترتیب فیض و ۱۷۶ به ترتیب صبحی). هیچ گناهی نیست مگر اینکه با تمایلات و غرائز انسانی سازگار است. بنابراین خدا رحمت کند کسی را که از شهواتش خودداری و هواهای نفس را ریشه‌کن سازد.

از خصائل مهم نفس این است که گاه خود را به مردگی می‌زند، کینه‌ها و حقد‌ها را در خود نگه داشته و رسوب می‌دهد و بدین وسیله صاحب خود را که به ظاهر عمری در اصلاح و تربیت آن کوشیده است می‌فریبد، به طوری که در بزنگاه حساس و امتحان مهم، آن رسوبات در غلیان غضب بالا می‌آیند و چهره واقعی نفس هویدا می‌شود.

به همین جهت است که نفس را به اژدها تشبیه نموده‌اند، این موجود در سرما، بی‌حس می‌شود به طوری که دست‌زدن با وی و بازی کردن با او آسان می‌گردد اما به محض اینکه حرارت آفتاب را حس نمود، همه چیز را می‌بلعد، مولوی می‌گوید:

نفس اژدهاست او کی مرده است از غم بی‌آلتی افسرده است

تشبیه نفس به سگ نیز، تشبیهی جالب است. گاهی تعداد زیادی از سگ‌ها در کنار هم چون گوسفند می‌خوابند، اما به محض اینکه بوی لاشه‌ای به مشام آنها رسید، روی سگی خود را آشکار می‌نمایند. مولوی نیز می‌گوید:

صد چنین سگ اندرین تن خفته‌اند چون شکاری نیستشان بنهفته‌اند

خصلت دیگر نفس این است که همانند سایر اعضای انسان (اعضای مادی) به استراحت نیاز دارد و لذا تحمیل کار و فعالیت بیش از حد توان بر او صحیح نیست.

حضرت امیرعلیه السلام می‌فرمایند: إِنَّ النَّفْسَ حَمْضَةً وَالْأَذْنَ مَجَاجَةً فَلَا تَحْيِرَ [تُحِبُّ] [فَهَمَّكَ بِاللِّحَاحِ عَلَى قَلْبِكَ فَإِنَّ لِكُلِّ عَضْوٍ مِنَ الْبَدَنِ إِسْتِرَاحَةً] (آمدی، حرف الف) نفس از شنیدن تنفر دارد و گوش بیرون می‌ریزد شنیده‌ها را، پس نفس خود را مجبور به قبول چیزی مکن که هر عضوی استراحتی دارد.

لزوم تزکیه نفس

آثار جاویدان نفس زکیه و غیر زکیه در قیامت، اهمیت تزکیه نفس را مبرهن می‌سازد. اگر آدمی اندکی به تجسم گناهان خود در قیامت، وحشت و اضطراب حشر و نشر، عذاب‌های جهنم و یا نعمت‌ها و ثواب‌های بهشت، توجه کند؛ در دنیا چیزی را با تزکیه نفس معاوضه نخواهد کرد. قال علی علیه السلام: أَيُّهَا النَّاسُ تَوَلَّوْا مِنْ أَنْفُسِكُمْ تَأْدِيبَهَا وَأَعْدِلُوا بِهَا عَنْ ضَرَاوَةِ عَادَاتِهَا

(سید رضی، نهج البلاغه - حکمت ۳۵۱ به ترتیب فیض و ۳۵۹ به ترتیب صبحی) ای مردم، خود مسئولیت تربیت نفس خویش را به عهده گیرید و آن را از کشش عادت‌ها بازدارید.

البته تهذیب و تزکیه نفس برای کسانی که رهبری معنوی جامعه را برعهده دارند، لازم‌تر و شایسته‌تر است. چه اینکه رهبر و حاکم بایستی از زیردستان خود روانی سالم‌تر داشته باشد تا قادر به هدایت جامعه گشته و آن را از مفساد بازدارد.

قال علی علیه السلام: مَنْ نَصَبَ نَفْسَهُ لِلنَّاسِ إِمَامًا فَلْيَبْدَأْ بِتَعْلِيمِ نَفْسِهِ قَبْلَ تَعْلِيمِ غَيْرِهِ (سید رضی - حکمت ۷۰ به ترتیب فیض و ۷۳ به ترتیب صبحی) کسی که خود را امام مردم می‌داند، قبل از تعلیم دیگران باید نفس خود را تعلیم دهد.

عوامل تهذیب

عامل تهذیب نفس و تزکیه آن را می‌توان دوری‌گزینی از مظاهر دنیوی و مطامع نفسانی چون شهوت جاه و مقام، شهوت پول و شهوت جنسی یا غضب و عداوت خلاصه نمود. و البته این دو یعنی شهوت و غضب، از قوای نفس بوده و ایجاد حالت اعتدال در آنها، همان تحقق بخشیدن به تزکیه نفس می‌باشد.

در اخبار و احادیث به عنوان مفسر قرآن، عواملی که نقش بیشتری در تزکیه روان دارند، مطرح شده‌اند، به نمونه‌هایی از آنها توجه کنید.

۱- پرهیز از دنیاگزینی

دنیاطلبی با همه زیرمجموعه‌ها و مظاهرش آفت نفس می‌باشد و موجب فساد و تباهی انسانیت انسان است. قال علی علیه السلام: أَفَةُ النَّفْسِ أَلْوَلُهُ بِالْدُّنْيَا (غررالحکم) آفت نفس، دل سپردن به دنیاست.

قناعت و میانه‌روی

افراط در معیشت اقتصادی و چشم و هم‌چشمی، عامل تباهی نفس انسانی و تقویت روح شیطانی است و از این رو قناعت و اقتصاد موجب تقویت نفس الهی و تزکیه آن می‌شود. حضرت امیر علیه آلاف التحية والثناء می‌فرمایند: إِذَا رَغِبْتَ فِي صَلَاحِ نَفْسِكَ فَعَلَيْكَ بِالْاِقْتِصَادِ وَالْقُنُوعِ وَالتَّقَلُّبِ (آمدی، حرف الف). هرگاه میل به اصلاح نفس خود داشته‌ی، به میانه‌روی و قناعت و کم‌چیزی، روی آور.

۲- مذمت نفس

خودبزرگ‌بینی و حس برتری نسبت به دیگران، یعنی عجب و کبر از بدترین بیماری‌های نفس بوده و مخرب‌ترین آثار را بر روان انسانی وارد می‌کنند، و از این رو مذمت نفس در کارها و بیان نقاط ضعف برای خود، قدمی در اصلاح نفس می‌باشد.

قال علی علیه السلام: مَنْ دَمَّ نَفْسَهُ أَصْلَحَهَا، مَنْ مَدَحَ نَفْسَهُ فَقَدْ ذَبَّحَهَا (آمدی، حرف میم). آن کس که نفس خود را مذمت کند، اصلاحش کرده، آن کس که نفس خود را ستایش کند آن را نابود نموده است.

۳- همنشینی با خوبان

در اخبار و احادیث از همنشینی با خوبان و بدان به عنوان عامل تزکیه و فساد نفس یاد شده است و این به واسطه تأثیر زیاد دوست و مصاحب در روان انسان می‌باشد، حضرت امیرعلیه السلام در این رابطه می‌فرمایند: فَسَادُ الْأَخْلَاقِ بِمُعَاشَرَةِ السُّفَهَاءِ وَصَلَاحُ الْأَخْلَاقِ بِمُنَافَسَةِ الْعُقَلَاءِ وَالْخُلُقُ أَشْكَالٌ فَكُلُّ يَعْمَلُ عَلَى شَاكِلَتِهِ (مجلسی - ج ۷۸ - ص ۸۲). معاشرت با کم‌خردان موجب فساد اخلاق و معاشرت با عقلا موجب اصلاح اخلاق است. اخلاق را روشهایی است و هر کس طبق خوی و عادات خود عمل می‌کند.

۴- پرهیز از غفلت

شیطان لحظه‌ای از بنده خدا غافل نمی‌شود تا بلکه او را وسوسه کند و بر انسان است که از او غافل نشود. قال علی علیه السلام: مَنْ أَصْلَحَ نَفْسَهُ مَلَكَهَا، مَنْ أَهْمَلَ نَفْسَهُ أَهْلَكَهَا (آمدی، حرف میم). هر که نفس خود را اصلاح کند، مالک آن شده و آنکه نفس را رها نماید، هلاکش ساخته است.

همان یک لحظه کافی است تا نفس بیراهه‌ای را طی می‌کند که بازگشت از آن به آسانی ممکن نباشد. مَنْ رَخَّصَ لِنَفْسِهِ ذَهَبَتْ بِهٖ فِي مَذَاهِبِ الظُّلْمَةِ (آمدی، حرف میم). کسی که نفس خود را رها کند، نفس او را به کوره‌راههای گمراهی پرتاب خواهد کرد.

۵- پرهیز از توجه به غیر

یکی دیگر از عوامل تزکیه و تهذیب نفس، دوری از تجسس در امور دیگران است. حضرت امیرعلیه السلام می‌فرماید: مَنْ شَغَلَ نَفْسَهُ بِغَيْرِ نَفْسِهِ تَحَيَّرَ فِي الظُّلُمَاتِ، وَارْتَبَكَ فِي الْهَلَكَاتِ، وَمَدَّتْ بِهٖ شَيَاطِينُهُ فِي طُغْيَانِهِ، وَرَيَّنَتْ لَهُ سَيِّئَ أَعْمَالِهِ (سید رضی، نهج البلاغه - خطبه ۱۵۶ به ترتیب فیض و ۱۵۷ به ترتیب صبحی). آنکه توجهش را از خود بازداشته و به غیر نظر کند، در تاریکیها متحیرانه می‌ماند، و در مهلکه‌ها غوطه‌ور می‌گردد، و شیاطینش او را در مسیر طغیان پیش می‌برند، و اعمال ناشایست را در نظرش جلوه می‌دهند.

۶- توجه دائمی به خود

راه دیگر مبارزه با نفس دقت و توجه بر احوال نفس در طول شبانه‌روز است، این توجه بایستی پنج مرحله (مشارطه، مراقبه، محاسبه، مؤاخذه، معاتبه، معاقبه) را به ترتیب طی کند. ابتدا بایستی با نفس شرط بست و از وی خواست که مرتکب رذیله‌ای نشود، در پی شرط بستن و عهد گرفتن، می‌بایست در طول روز از آن مراقبت کرد و در مواقع لازم پند و اندرز و بیم داد.

اواخر شب و گاه خفتن، هنگام محاسبه نفس است آیا خطائی انجام داده است؟ اگر خطائی از وی سر زده است، بایستی او را مؤاخذه کرد و سخت مورد نکوهش و عتاب قرار داد و سپس با چشاندن چیزی تلخ و یا منع از لذتی شیرین، وی را عقاب نمود.

قال رسول الله صلى الله عليه وآله: أَلَا أُنبئُكُمْ بِأَكْبَسِ الْكَيْسِينَ وَأَحْمَقِ الْحُمَقَاءِ؟ قَالُوا بَلَى يَا رَسُولَ اللَّهِ! فَقَالَ: أَكْبَسُ الْكَيْسِينَ مَنْ حَاسَبَ نَفْسَهُ وَعَمِلَ لِمَا بَعْدَ الْمَوْتِ، وَأَحْمَقُ الْحُمَقَاءِ مَنْ اتَّبَعَ نَفْسَهُ هَوَاهَا وَتَمَنَّى عَلَى اللَّهِ الْأَمَانِيَّ (مجلسی - ج ۷۰ - ص ۶۹). آیا شما را خبر دهم به زرنگ‌ترین زرنگها و احمق‌ترین احمقها؟ اصحاب عرض کردند: بفرمائید و آن حضرت فرمود: زرنگ‌ترین زرنگها کسی است که خود را محاسبه کند و برای بعد از مرگ فعالیت نماید و احمق‌ترین احمقها کسی است که از هوای نفس پیروی کند و آرزوهای بی‌اثر نماید.

۷- ترس از مقام خدا

یکی از راههای مهم مبارزه با نفس، توجه به عظمت خدای متعال و دریای وسیع لطف او به عباد و ترس از مقام حضور وی در دنیا و مقام حکومت او در قیامت است. وَأَمَّا مَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ وَنَهَى النَّفْسَ عَنِ الْهَوَى، فَإِنَّ الْجَنَّةَ هِيَ الْمَأْوَى (نازعات - ۴۰ و ۴۱). و کسی که از مقام الهی خائف و خویش را از هوای نفس بازدارد، بهشت جایگاه اوست.

۸- موعظه

وعظ و اندرز به خود، و یادآوری عدم بقاء حیات دنیوی و همچنین بیان اذکار و اوراد و مخصوصاً قرائت قرآن، راهی دیگر برای مبارزه با نفس و عاملی مهم برای تهذیب آن می‌باشد. قال علی علیه السلام: مَنْ كَانَ لَهُ مِنْ نَفْسِهِ وَاِعْظُ كَانَ عَلَيْهِ مِنْ اللَّهِ حَافِظٌ (مجلسی - ج ۷۱ - ص ۳۶۷). کسی که از جانب نفس خود موعظه می‌شود و وجدان او را پند دهد. خداوند حافظ و نگهدار او از ارتکاب معاصی می‌باشد. (حافظی از جانب خداوند دارد. (ر. ک. ابو محمد حسن بن علی حرانی (ابن شعبه)، تحف العقول، مواعظ ائمه طاهرين).

مقدمات متخلّق شدن

در پایان این بحث، چند نکته که در متخلّق شدن به اخلاق الهی مؤثرند بیان می‌داریم و از خداوند تبارک و تعالی توفیق راهیابی به خلقی که او برای خلقش می‌پسندد خواستاریم.

۱- تفکر

آموزه قرآن در مرحله اول برای پرهیز از ردائیل، تفکر است. تفکر مفاسد گناه، آثار وضعی و یا تکلیفی آن، تاثیر گناه در دور شدن از مبدأ فیض، عامل مهمی برای منع از صدور گناه می‌باشد. تفکر در عظمت کسی که گناه در محضر او انجام

می‌گیرد، عظمت خداوندی که خالق جهان و انسان است و انسان را در افعالش آزاد خلق نموده تا به میل خود راه ثواب یا خطا را بپیماید، نیز می‌تواند به مقتضای رعایت شرایط و معادات ارتباط عبد و معبود، آدمی را از آلودگی به گناه دور کند.

۲- شناخت امراض

دومین آموزه قرآن این است که قبل از درمان باید درد را شناخت آن را به عنوان بیماری پذیرفت و منشأ آن را شناخت. پس برای شناخت امراض باید:

الف) مرض را شناخت تا قابل پیشگیری باشد و اگر با روح و روان آمیخته شده است، راه معالجه‌اش معین گردد.

ب) مرض را به عنوان بیماری روانی پذیرفت و نیابت با توجیهاات واهی خود را سالم جلوه داد.

ج) بایستی منشأ اصلی بیماری اعم از وراثت، محیط و یا عوامل دیگر کشف شود.

۳- تجارب دیگران

استفاده از تجارب دیگران نقش حساسی در زندگی آتیه انسان دارد، چرا که انسان بیشتر از یک عمر ندارد، و اگر بخواهد در این عمر تجربه تحصیل کند، وقت به کارگیری آنها را نخواهد داشت و عمری دیگر به وی اعطا نمی‌شود، پس چه بهتر است در این عمر واحد، از تجارب دیگران بهره برد و همان‌ها را بکار گرفت که در این صورت انسان در واقع دو عمر نموده است. کسی که وقایع تاریخی گذشته را می‌خواند و می‌شنود و از آن مطلبی یاد می‌گیرد و به کار می‌بندد، در واقع عمر همان افراد مورد خطاب اولیه را دارد. به هر حال، این مطلب بایستی به عنوان اصل اساسی زندگی تلقی شود که نیابت برای دیگران عبرت گشت و موجب تجربه دیگران شد. بلکه بایستی از تجارب دیگران و گذشتگان سود جست و آن را به کار بست.

۴- حمل بر صحت

آخرین نکته‌ای که اینجا به عنوان آموزه قرآن برای مخلوق شدن عنوان می‌شود، نحوه ارتباط انسان با اعمال و رفتار دیگران است. لازم است آن کس که در مسیر هدایت قرار گرفته است، نسبت به کردار بندگان خدا سوء ظن نیابد. یکی از آفت‌های مهم سیر و سلوک الی الله، عجب و خودبزرگ‌بینی و یا کبر و خود را بزرگ‌تر بینی است. سلوک وقتی به این آفت دچار شد، سیر قهقرای می‌پیماید و به عقب برمی‌گردد.

باید متوجه بود همه خلائق بندگان خدایند و ارزش هر بنده‌ای به اندازه ارتباط او با خداست و این ارتباط را احدی جز همان بنده و خدای او نمی‌دانند و هیچگاه پرده‌های انسانی تا به نهایت دریده نمی‌شود و رازهای او تا به آخر کشف نمی‌گردد و این سنت الهی و موهبت عظمای خدایی به بندگان در دنیا است.

علاج این آفت در این است که اعمال بندگان، حمل بر صحت شود، به طوری که اگر فعل بنده‌ای ده‌ها حمل فاسد و یک حمل صحیح دارد، بر همان حمل گردد.

ناگفته نماند که انسان بایستی با افعال خود معامله‌ای عکس نماید و لغزش‌های خویش را بزرگ بشناسد. چنین ایده‌ای، از عجب و غرور و کبر می‌کاهد و در نهایت موجب نابودی آن می‌شود.

پیدایش ملکه

نفس انسان در آغاز خلقت از هر عیب و نقصی خالی است و همانند زمین حاصلخیز، مستعد برای پذیرش هر نوع بذری می‌باشد. و البته استعدادهای شقاوت و سعادت به وسیله عوامل متعددی از جمله وراثت در او نهفته شده است. قال رسول الله: *السَّعِيدُ مَنْ سَعِدَ فِي بَطْنِ أُمَّهِ وَ الشَّقِيُّ مَنْ شَقِيَ فِي بَطْنِ أُمَّهِ*. (کنز العمال، ۴۹۰). سعادت‌مند کسی است که در شکم مادرش سعادت‌مند بوده و شقی آن کسی است که در بطن مادر شقی بوده باشد.

ولی این استعداد به مرحله فعلیت نرسیده است. *وَ اللَّهُ أَخْرَجَكُمْ مِنْ بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ لَا تَعْلَمُونَ شَيْئًا...* (نحل، ۷۸). و خداوند شما را از شکم مادرانتان خارج نمود، در حالی که هیچ چیزی را نمی‌دانستید.

اگر این ملکه از طریق اعمال حسن، محقق شده باشد فضیلت و الا شقاوت نامیده می‌شود. آنکه در قوس صعود قرار داشته، ملکه فضیلت و آنکه در مراتب نزول واقع شده، ملکه شقاوت و ردیلت نامند.

مراحل کسب ملکات فضیلت

برای کسب مراحل فضیلت و ایجاد ملکه فضایل، سه مرتبه بایستی طی شود.

۱- علم

مرتبه اول، علم و دانش است تا علم نباشد عمل هم شکل نمی‌گیرد. البته مراد از علم، خواندن و نوشتن نیست که اشکال شود برخی نمی‌توانند بخوانند و بنویسند اما مخلوق به اخلاق الهی هستند؛ بلکه منظور دانستن است، حال از هر راهی حاصل شود خواه با مطالعه به دست آید یا تجربه و یا علم الهی به وی الهام شده باشد. در قرآن کریم سه بار تزکیه که حاصل عمل است، بر علم مقدم شده است (سوره بقره، آیه ۱۵۱؛ سوره آل عمران، آیه ۱۶۴؛ سوره جمعه، آیه ۲). ولی یک بار علم مقدم گشته است. (۲) سوره بقره، آیه ۱۲۹. علت تقدیم عمل، اهمیت آن است و علت تقدیم علم، سیر طبیعی مسئله است زیرا تا علم نباشد، عمل هم صادر نمی‌گردد.

۲- اراده

بعد از علم و آشنایی به مصالح و مفاسد امور و نیز حسنات و رذایل، نوبت آن می‌رسد که سالک اراده راسخی بر ترک رذیله و فعل حسنه داشته باشد، چه اینکه علم بی اراده صادر نمی‌شود و اگر صادر شود روان را متأثر نساخته و ارزشی ندارد.

۳- عمل

این مرحله مرحله دشورای است، چنانچه در اخبار و احادیث جهاد اکبر «شمرده شده است و خود دارای چند مرتبه است.

الف: تخلیه

در آغاز بایستی ظرف دل را از معاصی و گناهان و شبهات اعتقادی و عملی خالی ساخت، ظرف پر از گناه جایی برای فضیلت ندارد، و اگر داشته باشد، به سرعت فضیلت را متعفن می‌سازد.

برای تحقق این مرتبه بایستی اولاً: گناه را شناخت، ثانیاً: ریشه‌ها و عوامل آن را جستجو کرد، ثالثاً: درمان مناسب تهیه دید، و رابعاً: آن درمان را بکار برد. این چهار حالت همان حالاتی هستند که در درمان بیماری‌های جسمی نیز به کار می‌روند.

ب: تصفیه

بعد از بیرون نمودن سموم و آفات و گناهان، بایستی دیواره‌های دل را لای‌روبی کرد و از رسوبات پاکسازی نمود.

ج: تخلیه

پس از طی دو مرتبه قبل، نوبت به زینت دادن دل و مصفا کردن آن به عطر فضایل می‌باشد.

در پایان این مقوله شمه‌ای از تقسیمات مباحث اخلاقی مطرح می‌گردد.

قدرت اخلاق در آموزه های قرآنی

علم اخلاق می‌تواند دگرگونی‌های عظیمی در فرد و به تبع آن، در جامعه ایجاد کند؛ می‌تواند فاحشه هرزه‌ای چون شعوانه بصریه را آدم نماید. می‌تواند راهزن شروری چون فضیل عیاض را عالم و زاهد و عابد کند، می‌تواند نصح را مثل تائب واقعی کرده و او را قابل مدح در قرآن گرداند، می‌تواند فاحشه زمانه پیامبر یهود را در سلک اولیاء خداوند قرار دهد.

اما آیا می‌تواند طبیعت انسانی و ذات انسانی را دگرگون نماید؟

همان طوری که مثال‌های بالا و ده‌ها مثال دیگر از آن جمله را به خاطر داریم که از پرتگاه شقاوت قد کشیده و به سعادت عظمی رسیده‌اند، مثال‌های زیادی نیز وجود دارد که با وجود همه شرایط ظاهری بازگشت، ذره‌ای از شقاوت آنها کاسته

نگشت، ابوجهل و ابولهب هرگز ایمان نیاوردند، ابوسفیان در زمان نصب عثمان به خلافت گفت: نه بهشتی است و نه جهنمی، هدف ما حکومت بود و اکنون ای آل‌امیه آن را مانند توپ به هم پاس دهید.

وجه جمع این موارد به چیست؟ چرا مصلحی فاسد و فاسدی مصلح می‌شود؟ چرا حرّ باز می‌گردد، عمر سعد و یزید نه و...؟

بنابر آنچه از آیات و اخبار و احادیث آل‌البیت: به دست می‌آوریم، طبیعت فاسده و ذات فاسده هیچ‌گاه اصلاح نمی‌شود و به اصطلاح ذات انسانی هیچ‌گاه دگرگون نمی‌گردد و اساساً تغییر ذات محال بوده چرا که موجب انقلاب ذات است. به بیان ساده‌تر، تخم مرغ اگر پوسته آن خونی باشد قابل طهارت است اما اگر اساس آن گندیده شود، دیگر علاجی ندارد و او دیگر جوجه نمی‌شود، زیرا استعداد آن را ندارد.

در جوهره حرّ بن یزید ریاحی جوهره سعادت و بازگشت وجود داشته است ولی در جوهره عمر سعد، شقاوت نهفته شده و آن ذات شقی اصلاح نمی‌شود. البته ناگفته نماند که انسان با افعال خود و یا بر اثر وراثت و ژنتیک، چنین سعادت و شقاوتی را ایجاد کرده است و بر دل خود موجبات مهر خوردن را فراهم نموده است و لذا بر خلاف عقیده جبری مسلک‌ها که می‌گویند انسان بی‌تقصیر است بایستی گفت عامل پیدایش شقاوت و سعادت انسان و نسل‌های آتی وی، خود اوست.

اکنون به این آیات و احادیث بنگرید:

قرآن کریم خطاب به پیامبر اسلام می‌فرماید: **إِنَّكَ لَا تَسْمَعُ الْمَوْتَىٰ وَ لَا تَسْمَعُ الدُّعَاءَ إِذَا وَلَّوْا مُدْبِرِينَ وَ مَا أَنْتَ بِبَهَادٍ الْعُمَىٰ عَنْ ضَلَّالَتِهِمْ إِنْ تَسْمَعُ إِلَّا مَنْ يُؤْمِنُ بِآيَاتِنَا فَهُمْ مُسْلِمُونَ.** (نمل، ۸۰ و ۸۱). تو هرگز نمی‌توانی سخنت را به گوش مردگان برسانی و نمی‌توانی کران را هنگامی که روی بر می‌گردانند و پشت می‌کنند فراخوانی، و نیز نمی‌توانی کوران را از گمراهیشان برهانی، تو فقط می‌توانی سخنت را به گوش کسانی برسانی که آماده پذیرش ایمان به آیات ما هستند و در برابر حق تسلیم می‌باشند.

قال رسول الله: **الْإِنْسَانُ مَعَادِينُ كَمَعَادِينِ الذَّهَبِ وَ الْفِضَّةِ.** (صدوق، من لا يحضره الفقيه، ج ۴، ص ۳۸۰، مسلم، صحیح، ج ۸، ص ۴۱، متقی هندی، کنز العمال، ج ۱۰، ص ۱۴۹، جامع السعادات، ج ۱، ص ۲۴) انسان‌ها معادنی چون معدن‌های طلا و نقره هستند.

از این روایت استفاده می‌شود، همان طوری که معدن دگرگون نمی‌شود و معدن طلا تبدیل به نقره نمی‌گردد، ذات انسانی نیز قابل تغییر نیست و البته این ذات چون معدن در دل زمین، مخفی است و برای هر کسی به سهولت آشکار نمی‌شود.

به این روایت نیز از آن حضرت توجه کنید: **إِذَا سَمِعْتُمْ أَنَّ جَبَلًا زَالَ عَنْ مَكَانِهِ فَصَدَّ قُوَّهُ وَ إِذَا سَمِعْتُمْ بِرَجُلٍ زَالَ عَنْ خُلُقِهِ فَلَا تُصَدِّ قُوَّهُ فَإِنَّهُ سَيَعُودُ إِلَى مَا جُبِلَ عَلَيْهِ.** (همان) اگر شنیدید کوهی از جای خود حرکت کرده آن را تصدیق کنید ولی اگر شنیدید کسی از خلقتش بازگشته، آن را تصدیق نمایید چون او به زودی به سوی خلقت جبلی و فطری خود برمی‌گردد.

طبق این روایت نیز، اخلاق جبلی و فطری انسان قابل دگرگونی نیست. و البته روایت ذیل نیز به همین معنا توجه دارد. مطابق این حدیث طبیعت فاسد با فساد مأنوس است و استعداد و لیاقت جذب حکمت را ندارد.

کتابنامه

بعد از قرآن کریم و نهج البلاغه

آمدی عبدالواحد بن محمد آمدی، غرر الحکم، ۱۳۶۶، چاپ اول، دفتر تبلیغات قم.

ابن شعبه حرانی، تحف العقول، م قرن چهارم، چاپ دوم ۱۴۰۴ق، جامعه مدرسین.

ابن منظور، لسان العرب، م ۷۱۱، چاپ ۱۴۰۵، نشر ادب الحوزه، قم.

ابی الحدید معتزلی، شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، م ۶۵۶، چاپ اول ۱۳۷۸، داراحیاء الکتب العربیه، عیسی البابی الحلبی و شرکاه .

بخاری محمد بن اسمعیل بخاری، صحیح بخاری، م ۲۵۶، چاپ ۱۴۰۱، دارالفکر.

بهاء محمد بن عزالدین عاملی جبعی شیخ بهاء، مترجم علی غضنفری، کشکول، چاپ اول، نلوفرانه.

جوهری، صحاح جوهری، م ۲۹۳، چاپ چهارم ۱۴۱۷، دارالعلم للملایین، بیروت، لبنان.

حر عاملی محمد بن حسن، وسائل الشیعۀ، م ۱۱۰۴، چاپ پنجم ۱۳۹۸، مکتبۀ الاسلامیۀ، طهران.

حویزی ابن جمعه، تفسیر نورالثقلین، م ۱۱۱۲، چاپ چهارم ۱۴۱۲، مؤسسه اسماعیلیان، قم.

راغب اصفهانی، مفردات، م ۵۰۲، چاپ دوم ۱۴۰۴، دفتر نشرالکتاب .

زبیدی، تاج العروس، م ۱۲۰۵، چاپ ۱۴۱۴، دارالفکر، بیروت.

سیوطی جلال الدین ، تفسیر درالمنثور، م ۹۱۱، چاپ اول، دارالمعرفۀ، بیروت، لبنان.

صدوق ابن بابویه ابو جعفر محمد بن علی بابویه قمی، من لا یحضره الفقیه، م ۳۸۱، چاپ دوم ۱۳۶۸ش، منشورات الشریف الرضی، قم.

طبرسی أبو علی فضل بن حسن طبرسی، تفسیر مجمع البیان فی علوم القرآن، م ۵۶۰، چاپ اول ۱۴۱۵ مؤسسه الاعلمی للمطبوعات، بیروت.

طوسی أبو جعفر محمد بن الحسن طوسی، تفسیر تبیان، م ۴۶۰، چاپ اول ۱۴۰۹، مکتب الاعلام الاسلامی.

قرشی علی اکبر، قاموس القرآن، دارالکتب اسلامی، تهران.

کلینی، شیخ کلینی، کافی، م ۳۲۹، چاپ پنجم ۱۳۶۳ش، دارالکتب الاسلامیه، تهران.

مجلسی محمد باقر، بحار الانوار، م ۱۱۱۱، چاپ دوم ۱۴۰۳، مؤسسه الوفاء، بیروت، لبنان.

نوری میرزا حسین ، مستدرک الوسائل، م ۱۳۲۰، چاپ اول ۱۴۰۸، مؤسسه آل البيت لاحیاء التراث، بیروت، لبنان .

المتقى الهنڊى، كنز العمال، م٩٧٥، چاپ ١٤٠٩، مؤسسه الرساله، بيروت، لبنان .
مجلسى محمد باقر، بحار الانوار، م١١١١، چاپ دوم ١٤٠٣، مؤسسه الوفاء، بيروت، لبنان.
مسلم بن حجاج نيسابورى، صحيح مسلم، م٢٦١، دار الفكر، بيروت، لبنان.